

قرآن

فروع علم اجمالي بوديم و مسئله پنجاه و شش

قبل از اينكه وارد مسئله شويم، طبق برنامه اي که از قبل داشتيم، بحثمان راجع به اهدا الصراط المستقيم بود، حال بحث روایات ذیل آيه مطرح است.

دو دسته روایات ذیل آيه

روایات دو طائفه است، بعضی خواستند بگویند تعارض است و برخی می خواهند جمع دلالی بکنند، یعنی روایاتی که صراط را تفسیر می کنند یا تعارض دارند و یا قابل جمع هستند، عمدتاً دو طائفه روایت هست که طائفه اول روایاتی است که صراط مستقیم را به آقا امیرالمؤمنین ع تفسیر می کند، که تفسیر المیزان برخی از اینها را آورده است، و قسمتی هم ما اضافه کردیم، علامه در جلد ۱ صفحه ۴۱ ذیل بحث آخر روایی، این روایات را آورده است، و بعد خودشان یک جمعی می کنند و ضابطه ای هم می دهند و می گویند در همه جا ضابطه همین است، یعنی ایشان یک جمعی می کنند و می گویند روایات اهل بیت ع همیشه همین است و سلیقه اهل بیت است، که البته اگر تعبیر سلیقه اهل بیت ع نمی کرد بهتر بود، در هر حال می گویند اهل بیت ع یک اصطلاحی در روایات تفسیری دارند، و آن اصطلاح، "جري" است که ما می گوییم بیان مصاديق، یعنی "جري يجري" و مثل جريان الشمس، "جري" اصطلاح اهل بیت ع است، و ما آن را معنا می کنیم به بیان مصاديق.

بررسی روایت اول

حال به روایات می پردازیم، روایت اول در فقیه است:

فی الفقیه، و تفسیر العیاشی، عن الصادق ع قال: الصراط المستقيم أمير المؤمنین ع^۱

بررسی سند تفسیر عیاشی

که تفسیر عیاشی مرسل است که آقای خوبی در بحث خمس واقعاً تأسف می خورد، که در بحث اراضی مفتوح عنوه^۲ می گوید روایات عالی و بسیار حلال مشکل، ولی سند ندارد، که البته عیاشی سند را آورده بوده و شاگردی پیدا می شود و سندها را حذف می کند و مرسل می شود، که از نظر آن شاگرد رجال سند نیازی نبوده که باید بگوییم تو می گویی نیاز

^۱ المیزان، ج ۱، ص ۴۱

نیست اما یک روزی نیاز پیدا می شود. الان در تلخیص ها هم همینطور می شود و اصلش از بین می رود. آیت الله بروجردی هم تأسفشان برای اصول أربعائة همین است، می گویند اینها واقعا خدمت به ما کردند که کتب أربعه آمد و رحمت کشیدند و باب بندی کردند، یعنی اینطور نبوده و پراکنده بوده و جمع آوری کردند و ابواب بندی کردند و خیلی رحمت کشیدند اما خب یک آفته هم خوردده، آفت این است که اصول أربعائة از بین رفته است.

حال برگردیم به روایت که فرموده الصراط المستقیم امیرالمؤمنین ع، عنایت داشته باشد نفرموده صراط امیرالمؤمنین ع، یعنی نفرموده راه امیرالمؤمنین ع، اینجا امیرالمؤمنین ع شد نفس صراط و خود صراط، نکته دیگر اینکه کلمه امیرالمؤمنین ع به کار گرفت، در بحث آیات غدیر می فرمایند نزل فی علی، چون به تناسب آن است و درباره نصب امامت است و می فرمایند نزل فی علی، اینجا می گوید الصراط المستقیم امیرالمؤمنین ع، که کلمه امیرالمؤمنین به کار گرفت، که ما هم آوردیم که چرا نگفت صراط امیرالمؤمنین بلکه فرمود الصراط امیرالمؤمنین به معنای اینکه صراط نفس امیرالمؤمنین ع است و ایضا نکته دیگر اینکه چطور از میان همه اسماء و القاب امیرالمؤمنین ع، کلمه امیرالمؤمنین بیان شد، برای اینکه اشاره باشد به فرض طاعت، طلب می کنم هدایت او را و اطلاعات از او را، این یک روایت.

مستشکل: این روایت در کافی جلد ۱ (ط-اسلامیه) صفحه ۴۳۳، هم هست.

جواب: ایشان از فقیه و عیاشی آوردنده، که البته سند کافی هم مرسل است : عَلَىٰ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ
ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضِيلِ عَنْ أُبْيِ الْحَسَنِ الْمَاضِي ع

اما در ادامه نکته این است که ما این جهت را هم اضافه کردیم که امیرالمؤمنین از القاب مختص به حضرت ع است و ائمه ع هرگز این لقب را برای أحدی به کار نگرفتند، حتی برای آقا امام زمان ع در عصر امامتشان.

بررسی روایت دوم

روایت دیگر در المیزان:

و فِي الْمَعْانِي، أَيْضًا عَنِ السَّجَادَعِ قَالَ: لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ حِجْتِهِ حِجَابٌ، وَلَا اللَّهُ دُونَ حِجْتِهِ سَتْرٌ،
نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَنَحْنُ عَبِيَّهُ عِلْمُهُ، وَنَحْنُ تَرَاجِمَهُ وَحِيَهُ وَنَحْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ
وَنَحْنُ مَوْضِعُ سَرِّهِ^۲

خلاصه اینکه هم امیرالمؤمنین ع و هم ائمه ع، نفس الصراط هستند، نه اینکه صراط اینان، نه مثل صراط الذين انعمت، بلکه نفس صراط یعنی طلب هدایت امیرالمؤمنین ع، یعنی ما از خدا هدایت طرف امیرالمؤمنین ع را می خواهیم و امیرالمؤمنین ع محور است، نه اینکه راه امیرالمؤمنین ع، بلکه خود امیرالمؤمنین ع و نفس صراط،

بيان روایت سوم

روایت دیگر: و عن ابن شهر آشوب عن تفسیر وکیع بن الجراح عن الثوری عن السدی، عن أسباط و مجاهد، عن ابن عباس "فی قوله تعالیٰ: اهذنا الصراط المستقیم، قال: قولوا معاشر العباد: أرشدنا إلى حب محمد ص و أهل بيته ع"

بررسی روایت چهارم

و روایت دیگر: روایت دوم در المیزان: و فی المعانی، عن الصادق ع قال: هی الطريق إلى معرفة الله، و هما صراطان صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة، فأما الصراط فی الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعه، من عرفه فی الدنيا و اقتدى بهداه - مر على الصراط الذى هو جسر جهنم فی الآخرة، و من لم يعرفه فی الدنيا زلت قدمه فی الآخرة - فتردى فی نار جهنم^۳

فرموده است: فأما الصراط فی الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعه، يعني نفس صراط، الإمام المفترض الطاعه.

بيان زیارات

ما زیارات حضرت امیر ع را نیز اضافه کردیم، زیارت مطلق امیرالمؤمنین ع، زیارت مولود حضرت رسول ص، در زیارت غدیر از امام هادی ع، در مجموعه این زیارات هم تعبیرات مختلف است، مثلاً أیّها الصراط المستقیم، که در زیارت مبعث است، در زیارت جامعه هم آمده است که السَّلَامُ عَلَى أَئِمَّةِ الدُّعَاءِ وَ الْقَادِهِ الْهُدَاءِ وَ السَّادَهِ الْوُلَاهِ وَ الدَّادَهِ الْحُمَاءِ وَ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ أُولَى الْأَمْرِ وَ بَقِيَّهُ اللَّهُ وَ خَيْرَتِهِ وَ حَزْبِهِ وَ عَيْبَهُ عَلِيهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ، یا آمده است أنتم الصراط الأقوم و شهداء دارالفناء، این تعبیرات در زیارات هست، در زیارت غدیر که امام هادی ع وقتی در روز غدیر مشرف به زیارت امیرالمؤمنین ع شدند که شاید بیش از صد منقبت است که همه هم با برہان و دلیل است و به آیات تمسک می شود، در آنجا هم این مسئله آمده است، تهْدِی إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ که محدث قمی در مفاتیح صفحه ۱۰۰ تعبیرش این است: بأسانید معتبر، اما در زیارت مولود تعییر این است، السَّلَامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ، وَ وَجْهِهِ الْمُضِيءِ، وَ جَبَّابِهِ الْقَوِيِّ، وَ صِرَاطِهِ السَّوِيِّ، که در آنجا هم خود حضرت، نفس صراط است.

در مقابل روایات دیگری را المیزان آورده است که اهدنا الصراط المستقیم را استزاده فی معرفة الله عظمته و کبریاء الله تفسیر کرده و یا در تفسیر امام عسکری ع آمده: **أَدْمَ لَنَا تَوْفِيقَكَ - الَّذِي أَطْعَنَا بِهِ فِي مَاضِي أَيَامَنَا، حَتَّى نُطِيعُكَ كَذَلِكَ فِي مُسْتَقِبِ أَعْمَارِنَا**^۵

و در روایت دیگر در تفسیر امام عسکری ع: و فی المعانی، عن الصادق ع: فی معنی قوله تعالی: **اَهَدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**- یعنی أَرْشَدْنَا إِلَى لِزُومِ الطَّرِيقِ الْمُؤْدِي إِلَى مَحْبَتِكَ، وَ الْمَلْغُ إِلَى جَنْتِكَ، وَ الْمَانِعُ مِنْ أَنْ نَتَبعَ أَهْوَاءِنَا فَنَعْطُبُ، أَوْ أَنْ نَأْخُذَ بِأَرَائِنَا فَنَهْلُكَ^۶

بعد حالا باید بینیم چطور باید بین این روایات جمع کرد.

وجه جمع روایات از نظر علامه طباطبائی ره

علامه طباطبائی ره وجهی را در مقام بیان می کنند که اشکال را بعدا خواهیم گفت، ایشان می فرماید:

هذه الروايات ليست بصدق بيان تفسير و بيان قام المراد، يعني نمى خواهد بگويد أقا اميرالمؤمنين ع قام المراد است، حتى يلزم التنافي، بل تكون بصدق بيان مصدق فتكون هذه الاخبار، كه منظور مجموعه روایاتی است که ما گفتیم دو دسته روایت داریم، يك دسته می گوید معرفة الله و عصمته و عظمته و کبریاء الله و دسته دیگر می گوید أنتم الصراط الأقوم يا اینکه می فرماید الصراط اميرالمؤمنین ع، لذا می فرماید ف تكون هذه الاخبار من قبيل الجري، و الجري اصطلاح مأخذ من قول أئمه أهل البيت ع و بعد روایتی را در مقام استشهاد می آورند.

بعد ضابطه می دهند و می گویند از این بعد اینگونه روایت را حمل بر بیان مصدق می کنیم، شاید دویست حدیث درباره فضائل اهل بیت ع باشد یا درباره دشمنانشان، که همه بیان مصدق آیات است و سمت تفسیری ندارد که بگوید مراد این است ، یعنی مثلا در مقام بیان تفسیر آه باشد و بگوید مراد آیه این است، بیان نکرده است و نمی توانستند مراد آیه را بیان کنند که به نظر ما اینجا علامه مشکلی دارد که می گوید نمی توانند بیان کنند، یعنی مفسر قران باید خود قران باشد و نمی شود سنت بیاید تفسیر قران بکند چرا که قران خودش باید حجت بالغه باشد و کافی باشد و علامه ادله ای دارند که آن باعث بیان این جهت در مقام جمع روایات باشد، که می فرماید ما يك ضابطه کلی بیان می کنیم مگر مواردی که نیاز باشد و نکته دیگری باشد و ما آن موارد را عرضه می کنیم و گرنه کثیرما نستعمل الجري فی هذا الكتاب ، که ما اصطلاح جری را به کار می گیریم که اصطلاح ائمه ع است و خودشان فرمودند و بعد هم استشهاد به روایت کجری الشمس کردند.

در آخر این جمله را فرمودند که در روایات در تطبیق آیات قران بر ائمه ع یا بر اعدائشان همه از باب بیان مصاديق است و می فرمایند و نحن بعد هذا التنبیه العام نترک، چرا که از غرض کتاب خارج است که ما پشت سر هم روایت بیاوریم، چرا که تفسیر روایی نیست و تفسیر قران است، الا ما تعلق بـها غرض فـي الـبحـث، یعنـی غـرض مـسـتقـلـی در بـحـث باـشـد کـه

ما به آن اشاره کنیم ولی ضابطه را من دادم و آن اینست که آنچه روایات در تفسیر آیات می‌آید فقط بیان مصدق است، و اینکه مفسر مراد باشد اینگونه نیست، نکته اش هم عرض کردیم که نمی‌شود که او باید و مفسر قران باشد، پس قران لو کان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً، لذا باید مفسر قران خودش باشد، در غیر از احکام مبینش خودش است، لذا تنها تفسیر قران و مفسر قران آیات است و راه دیگری برای تفسیر قران نداریم، که البته یک مبنا این است که ما دو راه داریم، یکی آیات و یکی روایات، اما علامه می‌فرمایند ما فقط در احکام راه روایات را داریم، غیر احکام همه بیان مصاديق است.

که طبق این مبنا کلی مسئله فرق می‌کند ملا اگر یک روایتی بگوید مراد آیه این است، علامه می‌فرمایند در مقام بیان مصدق است، و آنچه خودمان می‌فهمیم مدار است غیر از احکام، احکام را هم چون قران فرموده استثنای کردیم، و ما آتاْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا^۷ در حقیقت اگر قران نمی‌فرمود با مشکل پیدا می‌شد.

مستشکل: ...

جواب: ایشان می‌فرماید تنها راه در غیر احکام تفسیر قران بالقرآن است و راه دیگری نداریم.

مستشکل: ...

جواب: می‌گویند آن روایات بر فرض هم که حجت باشد، مخالف کتاب است.

اولاً اینکه خبر ثقه در غیر احکام حجت نیست، خبر ثقه حجتیش در باب احکام است که بحث تنجیز و تعدیر هست، بر فرض اینکه ما هم بپذیریم حجت باشد اینکه در تفسیر قران در غیر احکام بخواهد استفاده شود، مخالف کتاب است و مخالف آیه لو کان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً می‌شود، پس اولاً که در بیانات غیر احکام حجت نیست، مثل همین اهدنا الصراط المستقیم که حکم نیست، ثانیاً بر فرض حجتیت، نمی‌توان در تفسیر قران استفاده کرد، ایشان می‌گوید من ضابطه می‌خواهم بدhem و از اینجا معلوم شد جری یک اصطلاح است و هر جا به کار بردن ناظر به اصطلاح است، تمام روایات به طور کلی، آنچه که در فضائل اهل بیت ع آمده است همه آنها بیان نصدق است و اینطور نیست که مختص به آنها باشد چون آیات تجری کجری الشمس، یعنی مصدق پیدا می‌کند، مثل آفتاب می‌درخشند و بیانات الهی را روشن می‌کند و اختصاص به ائمه ع ندارد و یک مصداقش است، نکته هم این است که و فی هذه المعانی روایات آخر، و هذه سلیقة أئمۃ أهل البيت فإذا هم ع يطبقون الآیة من القرآن علی ما یقبل أن ينطبق عليه من الموارد و إن كان خارجا عن مورد النزول^۸

که گفتیم تعبیر سلیقه در مورد اهل بیت ع مناسب نیست، و بهتر بود این تعبیر را نمی‌کردند، بعد جهتش را می‌فرمایند: و الاعتبار يساعدك، فإن القرآن نزل هدى للعالمين يهدى لهم إلى واجب الاعتقاد و واجب الخلق و واجب

^۷- سوره حشر- آیه ۷

^۸- المیزان، ج ۲، ص ۴

العمل، و ما بينه من المعرف النظرية حقائق لا تختص بحال دون حال ولا زمان، دون زمان و ما ذكره من فضيلة أو رذيلة أو شرعة من حكم عمل لا يتقييد بفرد دون فرد ولا عصر دون عصر لعموم التشريع.^٩

كتاب برای هدایت ناس و عالمین آمده است، که مساعد با اعتبار است که این روایات باید بیان مصاديق باشد نه اینکه نفسیر باشد و بر فرض اینکه ظاهر هم باشد باید رد بشود.

من خیال می کنم قران بکرش باقی مانده است، ما گاهی در تفسیر قران گیر می کنیم و می بینیم هیچ مشکلی حل نمی کند، تفاسیر از هم می گیرند و بکر قران باقی مانده است، اهل فن حوزه باید حسابی کار کند، آنها که در مباحث فقه قوى هستند، در مباحث اصول قوى هستند و در فلسفه هم قوى هستند، هر سه را علم باید داشته باشد، و بحث بشود و بیشتر از این تفسیر بباید.

فقه

رسیدیم یه التاسعه و الخمسون

مرور مسئله قبل

یک مروری مسئله قبل را بکنیم:

إذا شك في أنه هل ترك الجزء الفلاطي عمداً أم لا فمع بقاء محل الشك لا إشكال في وجوب الإيتان به، وأما مع تجاوزه فهل تجري قاعدة الشك بعد التجاوز أم لا لانصراف أخبارها عن هذه الصورة خصوصاً بلاحظة قوله: كان حين العمل أذكراً وجهاً والأحوط الإيتان ثم الإعادة^{١٠}

همان قضیه است که در جزئی که ترک شده عمداً ترک کرده یا سهوآ ترک رکده و شک دارد، آیا قاعده فراغ آن را می گیرد یا نه؟ که مرحوم سید فرمودند تجری قاعده الشك بعد التجاوز أم لا که وجهش انصراف اخبار از این صورت است، مخصوصاً آن تعلیل هم که هست، که حين العمل أذكراً وجهاً والأحوط الإيتان ثم الإعادة، ممکن است در مقام استنباط چیزی گفته باشد اما در حدی که بتواند فتوا بدده نرسیده است لذا فرموده است: الأحوط الإيتان ثم الإعادة، که انتظار را هم ما گفتیم و آقای خویی مصر بود که می گیرد، که بیان ما این شد که نمی گیرد، تعلیل و ارتکاز عقلاء در فرض اذکريت حين العمل به بحث احتمال عمد و ... کاري ندارد، نه فقط در جايی که علم به غفلت داریم، اذکريت يعني مثلاً از ذهنش رفته باشد، و مقام، مقام امتثال است، کسی که در مقام امتثال است هو حين العمل اذکر است.

^٩- همان

^{١٠}- العروة الوثقى (دفتر انتشارات اسلامي)، ج ٣، ص ٣٨٩

مسئله التاسعه و الخمسون

رسیدیم به التاسعه و الخمسون

إذا توضأ و صلى ثم علم أنه إما ترك جزء من وضوئه، أو ركناً في صلاته فالاحوط إعادة الوضوء ثم الصلاة، ولكن لا يبعد جريان قاعدة الشك بعد الفراغ في الوضوء لأنها لا تجري في الصلاة حتى يحصل التعارض، وذلك للعلم ببطلان الصلاة على كل حال^{۱۱}

وضو گرفته و نماز هم خوانده، بعد می داند یا وضویش مشکل دارد و جزئی از اجزای وضو ترک شده است، یا رکنی از صلاة از بین رفته است.

بيان سید در عروة

مرحوم سید اول به سمت احتیاط آمدند که معلوم می شود احتیاط استحبابی است، فرمودند: فالاحوط إعادة الوضوء ثم الصلاة، این احتیاط یعنی برود وضو را تجدید کند و نماز هم بخواند، این دیگر عال العالی است و به واقع رسیده است، اما معلوم می شود احتیاط استحبابی است چون در ادامه می فرماید و لکن لا يبعد جريان قاعدة الشك بعد الفراغ في الوضوء لأنها لا تجري في الصلاة حتى يحصل التعارض، در صلاة دیگر قاعده شک جاری نیست، تا بگوییم تعارض می شود، زیرا للعلم ببطلان الصلاة على كل حال.

حاشیه آقا جمال خوانساری

آقیان اینجا هیچ کس حاشیه نزدیک است، که منظور پانزده حاشیه است، اینجا آقا جمال گلپایگانی حاشیه دارند که می فرمایند: **العلم التفصيلي ببطلان الصلاه مع صحة جريان قاعده الفراغ في الوضوء ممنوع جداً**

آقا جمال از شاگردان دوره اول مرحوم نائینی بوده است مثل میرزا مهدی اصفهانی.

حالادر ادامه یک اشکالی از مرحوم نائینی مطرح می شود که آنجا معلوم می شود که "ممنوع جداً" نکته اش چیست.

وجه احتیاط سید

مرحوم سید می فرماید وجه احتیاط روشن است، قاعده فراغ می گوید وضوء درست است، قاعده فراغ می گوید نماز هم درست است، چون شک، بعد از وضو و بعد از نماز است، اما من می دانم یکی از اینها مشکل دارد، پس قاعده فراغ ها با هم

تعارض می کنند و ساقط می شوند، لذا مقتضای قاعده، احتیاط می شود یعنی بالآخره من عمل را به مولا تحويل ندادم، آیا من نماز را آوردم یا نه، قاعده اشتغال می گوید از نو وضو بگیر و نماز را هم بخوان.

وجه احتیاط معلوم شد که البته اگر این باشد باید فتوای به احتیاط هم داد، و لکن ایشان می خواهد علم اجمالی را منحل کند، چون من می دانم یا وضویم باطل است و یا نماز، که سید می فرماید علم اجمالی منحل می شود به یک علم تفصیلی و شک بدوى، اینطور که من قطع دارم نماز باطل است، چرا که اگر وضو باطل باشد پس نماز هم باطل است، اگر وضو باطل نیست، پس نماز باطل است یعنی اگر وضو اشکال ندارد پس یک رکن نماز نیست، در نتیجه نماز علی کل حال باطل است یا به خاطر اینکه رکن ندارد و یا به خاطر اینکه وضویش باطل است، وقتی وضو باطل باشد، نماز هم به تبع آن باطل می شود چون که "لا تعاد" وضو را نمی تواند درست کند از این جهت که "الظهور" جزء مستثنیات بودو "ظهور" به معنای همین وضو و غیره است یعنی طهارت از حدث است نه طهارت از خبث.

پس قهرأ علم اجمالی من منحل می شود به یک علم تفصیلی و شک بدوى، چون علم دارم نماز باطل است، پس نماز قاعده فراغ ندارد، یعنی نه قاعده فراغ دارد و نه قاعده تجاوز، چون علم دارم و شک ندارم.

مستشکل: ...

جواب: أحوط، استحبابی شد چون بعدش "ولكن لا يبعد" آمد، که البته خالی از شباهه نیست و مثلاً آقای نائینی شباهه ای دارند که در ادامه می آید.

مستشکل: ...

جواب: ملحق به فتواست، یعنی "بعيد نیست" فتوا است، "لا يبعد" فتوا است، "الأظهر" فتوا است، "الأقوى" و "الأقرب" ، همه اینها فتوا است.

هز چه باشد فتواست لذا احتیاط استحبابی می شود.

تارة اول فتوا را می گویند و بعد احتیاط می کنند، تارة اول احتیاط می آید و وقتی ملحق به فتوا شد، احتیاط استحبابی می شود.

حاشیه علامه فانی در مسئله

و اینجا هم من ندیدم کسی حاشیه بزنده، اما در ٤١ حاشیه، زیاد حاشیه خورده است که آقا جمال را اشاره کردیم و و مثلاً آقای فانی فرموده: **بِلِ الْأَقْوَى إِعَادَةُ الوضوءِ وَ الصَّلَاةِ مَعًا لَأَنَّ إِجْرَاءَ الْقَاعِدَةِ فِي الوضوءِ يَغْلِبُ الشُّكُّ فِي الصَّلَاةِ بَدْوِيًّا وَ عَلَيْهِ فِي تَعَارُضٍ إِجْرَاءُ الْقَاعِدَةِ فِي كُلِّ مِنْ الوضوءِ وَ الصَّلَاةِ**

تا قاعده در آن جاری شد، شک بدوى مى شود.

وه خوبى را ايشان گفته اند، هر چند به نظر ما تمام نىست.

علامه فانى برای اصفهان است و از شاگردان آقا ضياء و نائينى است، نجف بود و بعدش آمد قم و همانجا فوت کرد، خودش رساله اى به انگلیسي نوشته است، يعني در آن زمانی که سلطه و استعمار انگلیس در نجف بوده است، در انگلیسي ماهر شدند، لذا خودش رساله اش را به انگلیسي نوشته است، يعني کل رساله را خودش به انگلیسي نوشته است.

ما يك استادى داشتيم، رياضيات خيلي قوي بود، پيرمردي اصفهاني به نام آقاي مذهب بود، ما از ايشان نپرسيديم اما مى گفتند در انگلیسي مسلط است، يعني يك پيرمردي که بسيار هم متدين بود تسلط به زبان انگلیسي داشت که حتی به چهره شان نمى آمد که به انگلیسي مسلط باشد.

حواشى ديگر در مسئله

در حاشيه بعدى آمده است: **ولكن لا يبعد جريان قاعده الشك بعد الفراغ فى الوضوء بل يبعد لتأخر مرتبة هذا العلم عن التعارض**

كه حاشيه برای مرحوم میرزا مهدی شیرازی است که پدر شیرازی ها در کربلا است.

آقاي رفيعي که در تهران بودند مى فرمایند: و هو الأقوى فيعيid الصلاة بلا تجديد وضوئ آخر، يعني اقوى اعاده نماز است بدون تجديد وضو.

آسيد عبدالله شيرازى فرموده: **بل الأقوى**

آقاي مرعشى مى فرمایند: **بل هو الأقوى**

آقاي عاملی مى فرماید: **بل لا يخلو من قوه**

اینجا وجه آوردن مهم است، وقتی همه وجه ذکر مى کنند باید يك وجهی گفته شود.

در اينجا عمدہ بيان آقاي فانى است و آقاي ميرزا مهدی شيرازى.

در هر حال سيد فرمودند که بعيد نىست که بگويم، قاعده شک بعد الفراغ در وضو جاري است و معارض هم ندارد، چون وقتی من يقين مى کنم به بطلان نماز، ديگر موضوع قاعده نىست چرا که موضوع قاعده فراغ، شک است و اينجا شک ندارم و يقين دارم نمازم باطل است، چرا که يا رکن باطل است يا وضوء ندارد و نماز باطل است، لذا قطع دارم که نمازم

باطل است و دگیر نمی توانم قاعده فراغ جاری بکنم لذا علم اجمالی منحل شده و در وضوء شک بدوى می شود و قاعده فراغ در وضو جاری می شود.

حالا بعد فرمایش آقای فانی را عرض خواهیم کرد.

آقایان در ۱۵ حاشیه حرفی ندارند و همه حرف را پذیرفتند که علم اجمالی منحل می شود، فقط اشکالی مرحوم نائینی دارند که البته اینجا حاشیه نزدند اما مبنای ایشان را آقای خوبی مطرح کرده است، و یا اینکه مبنای ایشان در کلمات آقا جمال پیدا شده است، یعنی در کلمات اینها ریشه اش پیدا می شود.

اشکال آقای نائینی به بیان سید

اشکال این است که علم تفصیلی ای که از ناحیه علم اجمالی می آید، همیشه آن علم تفصیلی خود آن علم اجمالی است، و در حقیقت تفصیلی نیست و خود علم اجمالی است، چون شما می گویی نماز قطعاً باطل است یا به دلیل وضو یا به دلیل رکن، که این همان علم اجمالی است که نماز باطل است یا وضوی من باطل است، و لذا اینجا علم تفصیلی لبأ همان علم اجمالی است، چرا که وقتی می گوییم علمی تفصیلی است که چه وضو باطل نباشد و چه وضو باطل باشد، نماز باطل است، این علم تفصیلی است، یعنی علم اجمالی در اقل و أكثر جایش همینجا است، و الا در اقل و أكثر علم تفصیلی ای که بعد می آید در حقیقت همان علم اجمالی است، ملا شما می گویی یا ده جزء بر من واجب است یا یازده جزء، خب ده جزء قطعاً واجب است، اما این ده جزء از این باب واجب است که یا یازده جزء واجب باشد، که ده جزء واجب است و یا ده جزء واجب باشد که باز واجب است، که این باز همان علم اجمالی است و در حقیقت همان علم اجمالی است و چیز جدیدی نیست، یعنی علم تفصیلی شما متولد از علم اجمالی است و در حقیقت همان است.

جواب آقای خوبی به اشکال

مستشکل: بطلان صلاة تفصيلاً علوم است اما وجه بطلان اجمال دارد.

جواب: آقای خوبی هم به همین شکل جواب می دهنده، یعنی شک شما در منشأ اش هست، چون علم آمده و وقتی علم آمد دیگر شک نیست، و وقتی شک نبود، قاعده فراغ هم نیست، به هر حال من علم پیدا کردم که نماز باطل است هر چند وجه بطلان یا وضو است یا رکن، اما وقتی خود علم به بطلان آمد، جایی که علم است، شک نیست، بخلاف اینکه نسبت به وضو شک دارم و به بطلان وضو شک دارم.

اما در آقل و أكثر می فرمایند حق با نائینی است، چون وقتی می گویی أقل قطعاً واجب است یعنی اگر اکثر باشد که واجب است و اگر اقل هم باشد باز هم واجب است و این اگرها علم اجمالی می شود، اینجا ما انحصاری حقیقی نداریم اما در آقل و أكثر انحلال حکمی داریم، یعنی آیا امر شارع مطلق آمده است یا مقید، یعنی نماز رفته روی ده جزء چه جزء یازدهم باشد و چه نباشد، یا رفته روی ده جزء مقید به جزء یازدهم از این جهت که اجزاء مرتبط هستند.

شارع اینجا یک امر بیشتر ندارد، امرش روی کدام رفته است؟ یا رفته روی ده جزء مطلق نسبت به جزء یازدهم یا ده جزء مقید به جزء یازدهم، و اطلاق و تقیید هم با هم مباین هستند، وقتی مباین شدند، انحلال حکمی داریم، یعنی اطلاق سعه است و برائت ندارد و تقیید است که کلفت است و برائت دارد، پس طرف کلفت برائت دارد و طرف اطلاق و سعه ندارد، یعنی اقل و اکر همیشه به تباین بر می‌گردد، لذا همین است که می‌گویند تغییر در اقل و اکر معنا ندارد ملا تسیبیحات یکی واجب است یا سه تا، خب یکی همیشه در ضمن سه تا هست، یعنی یکی به قید وحدت یا لا بشرط که به تباین برگردد، چون اگر به تباین بر نگردد همیشه در اقل و اکر مشکل پیدا می‌شود.

مستشکل: انحلال حقیقی یعنی چه؟

جواب: فرض کنم نمی‌دانم این ظرف نجس است یا دیگری، وقتی بینه آمد گفت این نجس است، انحلال حقیقی می‌شود.

مستشکل: ...

جواب: انحلال حقیقی در اقل و اکثر راه ندارد، چون علم تفصیلی ندارم از این جهت که نسبتشان تباین است.

علم تفصیلی هر جا پیدا شد، انحلال حقیقی می‌شود، مثلاً علم اجمالی دارم که یا این نجس است و یا دیگری و بعد یقین کردم که این نجس است، یا بینه گفت این نجس است، انحلال حقیقی است و علم اجمالی می‌رود و می‌شود شک بدوى.

یک وقت هست انحلال می‌شود حکمی، یعنی شارع می‌گوید ملا از اینجا برائت جاری کن که این حکمی است، حقیقتاً علم اجمالی منحل نشده، بلکه علم اجمالی هست و دو طرف هم دارد اما شارع گفت برائت جاری می‌کنم که امتنانی است و لذا در طرف اطلاق که سعه است برائت معنا ندارد، اینکه من مقید باشم که جزء بیشتر را بیاورم، کلفت است و از تقیید و اکثر برائت جاری می‌شود.

یا ده جزء مقید است به جزء بیشتر که کلفت است و یا مطلق است که سعه است.

مستشکل: ...

وقتی شک کردیم، برائت جاری می‌کنیم، بح ما در اقل و اکثر ارتباطی است.

مستشکل: در تسیبیحات اربعه، یکی اش با قید وحدت است؟

جواب: بله، لبأ بر می‌گردد به تباین. بهتر است بگوییم لا بشرط یا بشرط شیء

یعنی یک تسیبیحی بیاور، خواستی جزء بیشتر را بیاور و خواستی نیاور، واجب نیست.

مستشکل: ...

وحدت نگوییم، چون وحدت یعنی اگر این را نیاوردی و دیگری را آوردی مبطل است در حالی که مبطل نیست، در نماز مازاد مبطل نیست و مقل قصر و اتمام نیست چون در قصر و اتمام، بشرط شیء و بشر لا است، اینجا لابشرط است، مازادش را خواستی بخوان و خواستی نخوان، ذکر است، لذا تعبیر لا بشرط و بشرط شیء بهتر است.

تبیحات سه تا، یعنی یکی مقید به دو تای دیگر، که آقای بروجردی احتیاط واجب دارند که سه تسبیحات بخوانید، یا لا بشرط است خواستی مازاد را بیاور و خواستی نیاور، و به معنای این نیست که اگر مازاد را آوردی نمازت باطل است.

البته به قصد جزئیت و به عنوان اینکه شارع فرموده نباید باشد که می شود تشریع، حال اینکه آیا تشریع مبطل نماز است یا نه، بحث دیگری است. برخی می گویند حرمت دارد و به نماز کاری ندارد و اما برخی می گویند نماز باطل می شود که بحث دیگری است.

اینجا فرض تشریع نیست بلکه فرض این است که مضر نیست، به عکس قصر و اتمام که مضر است چون بشرط لا است.

انشاءله باقی اقوال در جلسه بعد.